

حزب - شورا های کارگری - رابطه این دو پدیده با یکدیگر و نقش خرابکارانه ترسکیستها و اکونومیستها در آن

شورا ها کارگری ، حزب طبقه کارگر و رابطه آنها با هم ، یکی از اساسی ترین و از اصول کلیدی مارکسیستی - لنینیستی می باشد که اگر با درک درست مارکسیستی بدان برخورد نگردد عواقب بسیار زیانباری برای جنبش کمونیستی بدنبال خواهد داشت .

حزب طبقه کارگر در ادبیات مارکسیستی ؛ عالی ترین سازمان طبقه کارگر - بیان اراده آگاه طبقه کارگر است . حزب طبقه کارگر : معلم - آموزگار - مغز متفکر - ستاد فرماندهی ارتش میلیونی طبقه کارگران و زحمتکشان است .

در اهمیت وجود حزب طراز نوین - حزب پیشاهنگ طبقه کارگر همین کافی است که در نظر داشته باشیم ، در نبرد سرنوشت ساز طبقاتی ، در روز قطعی جدال نیروی کار علیه سرمایه ، در دوران انجام انقلاب سوسیالیستی ، طبق تجربه تاریخ ؛ نیروی میلیونی کار امکان ندارد بدون ستاد فرماندهی مجرب و ورزیده ، ستادی که به فنون و قوانین علم انقلاب مسلط باشد بتواند در مقابل ارتش تا بدان مسلح ضد خلق - در مقابل ستاد فرماندهی دژ سرمایه که با عالی ترین شکل مجهز است و از تجربه چندین صد ساله برخوردار می باشد ، قادر گردد چند صباحی در این نبرد مقاومت کند . تا چه رسد باینکه بتواند بدون ستاد فرماندهی بر دشمن پیروز گردد .

در این نبرد طبقاتی اگر توده های زحمتکش بخواهند بدون شناخت از حقایق طبقاتی ، بدون کاربرد ابزار های مناسب مبارزاتی درگیر کارزار سرنوشت ساز گردند ، بدون شک شکست حتمی نتیجه آن خواهد بود .

طبقه کارگر بر خلاف تحریفات رایج موجود در جریانات " چپ " ، که ناشی از درک اکونومیستی - رفرمیستی است ، باید بدون لحظه ای درنگ مانند هر طبقه ای برای رسیدن به قدرت ، برای کسب قدرت سیاسی که اساسی ترین مسئله هر حکومتی می باشد ، از ابزار های مناسب مبارزاتی استفاده کند .

اساساً در جوامع طبقاتی هر دولتی دارای یک ارگان رهبری کننده می باشد . که این ارگان رهبری کننده ، نماینده طبقه حاکم در جامعه است . در یکی بورژوازی و در دیگری پرولتاریا . این دولت ها در واقع از منافع یک طبقه معین و در جهت منافع طبقاتی آن بر سراسر جامعه رهبری اعمال میکنند .
حزب طبقه کارگر چگونه حزبی است ؟

حزب طبقه کارگر ، حزبی است که متشکل از آگاهترین عناصر این طبقه میباشد . عناصری که با دستیابی به کتب و رسالات علمی قادرند قوانین علم انقلاب را فرا گیرند و بدان مسلط گردند . قادرند اسلوب های مبارزه طبقاتی را فراگیرند . تا با یک برنامه منظم این آگاهی طبقاتی یا شعور سیاسی (سوسیالیسم علمی) را بدرون میلیونها نیروی رنج و کاربرند و آنرا سازماندهی و بسیج کنند . طبقه کارگر تنها با داشتن چنین حزبی قادر خواهد شد در جدال قطعی ، حکومت استثمارگرانه بورژوازی را درهم کوبد و با تبدیل مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید ، به استثمار انسان از انسان پایان دهد .

بنابراین برای نبرد قطعی مهمترین ابزار کار برای استثمارشوندگان تشکیل حزب طبقه کارگر است . این آن اصلی است که بزرگان علم انقلاب ، مارکس و انگلس و لنین بر روی آن تاکید فراوان دارند و فعالیت سازنده مبارزاتی خویش را جهت تشکیل حزب طبقه کارگر ، بعنوان موثرترین ابزار پیوند بین تئوری و عمل ، پیوند بین سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری ، مصروف نمودند .

انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال 1917 ، تحت رهبری حزب بلشویک - انقلاب سوسیالیستی کبیر چین در سال 1949 ، تحت رهبری حزب کمونیست - مبارزات قهرمانانه خلق ویتنام علیه امپریالیست

های فرانسوی-امریکائی، تحت رهبری حزب زحمتکشان (کمونیست) و دهها نمونه های درخشان تاریخی دیگر، بیانگر درستی این اصل اساسی مارکسیسم - لنینیسم می باشد.

نکاتی پیرامون حزب :

عناصر پیشرو حزب طبقه کارگر غالباً از افراد غیر پرولتری و از دانشوران دیگر طبقات می باشند. از روشنفکرانی تشکیل می شوند که بخاطر استطاعت مالی و وقت بیشتر قادرند به کتب و رساله های علمی دست یابند و با مطالعه این آثار در رأس علم (علم انقلاب) قرار گیرند. مارکس و انگلس و لنین، این موجدین سوسیالیسم علمی را نظر منشاء اجتماعی از زمره روشنفکران بورژوازی بودند.

باید توجه داشت که فرق نمی کند این عناصر؛ معلم - استاد - پزشک - یا کارگر باشند. معیار برای قضاوت تمامی این افراد چنین است، که آنها: در پروسه مبارزه طبقاتی در عرصه زندگی اجتماعی - سیاسی، آن **امتیازات و پژه** طبقاتی خویش را **نفی** کنند. و در عمل در جهت منافع زحمتکشان بویژه کارگران مبارزه کنند.

طبقه کارگر تا زمانی که بصورت طبقه کارگر باقی می ماند بخاطر شرایطی که مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری به او تحمیل کرده است - بخاطر نداشتن وقت و استطاعت مالی، قادر نخواهد بود بعد از 12 - 14 - 16 ساعت کارسخت روزانه و با هزاران مشکلات روزمره زندگی، با کتب و رسالات علمی سروکار داشته باشد.

لذا کارگری که به تحقیق و مطالعه قوانین مبارزات طبقاتی می پردازد، دیگر کارگر نیست، بلکه یک انقلابی حرفه ایست که تمام هم و غم خویش را صرف مبارزه برای تغییر بنیانی زندگی اقتصادی میکند.

بنابراین فرق نمیکند انقلابیون حرفه ای از چه قشر و طبقه ای باشند. مهم آن است که در عمل از منافع زحمتکشان و بویژه کارگران بدفاع و حمایت برخیزند و در راه تحقق آن مبارزه حرفه ای بپردازند. در اهمیت حزب طبقه کارگر، انگلس طی نامه ای به یک سوسیالیست دانمارکی می گوید:

" پرولتاریا برای آنکه در لحظه قطعی به اندازه کافی نیرومند باشد و بتواند به پیروزی دست یابد لازم است حزب طبقه خود را تشکیل دهد، حزبی جدا و مستقل از احزاب دیگر. مارکس و من از سال 1847 بر این موضع پافشاری می کردیم "

و یا در کنفرانس لندن " انترناسیونال اول " در سپتامبر 1871 که تحت رهبری مارکس و انگلس بود چنین می گوید:

" پرولتاریا می تواند در برابر سلطه متحد طبقات دارا فقط در صورتی بمثابه طبقه ایستادگی کند که در حزب سیاسی خاص خود سازمان گیرد "

مختصری پیرامون برخی ویژگی های حزب طبقه کارگر که ترسکی و دارو دسته اش با ایفای نقش خرابکارانه، جهت جلوگیری از حزب یکپارچه، به نقض آن اصول مهم می پرداختند.

سانترالیسم دمکراتیک - انضباط - ممنوعیت فراکسیون در حزب طبقه کارگر:

انگلس در مقاله خود تحت عنوان " دادگاه کمونیست های کلن " (دسامبر 1852) نوشت:

" هیچ حزب سیاسی نمی تواند بدون سازمان وجود داشته باشد "

و سازمان مستلزم یک سلسله اصول تشکیلاتی و اشکال سازمانی است که بدون آنها حزب از فعالیت باز می ماند و علت وجودی خود را از دست می دهد.

اصل سانترالیسم دمکراتیک که از اصول سازمانی اساسی و پایه ای حزب طبقه کارگر است بدرستی دموکراسی و سانترالیسم را در یک وحدت دیالکتیکی جمع می کند. دمکراسی بمعنی انتخابی بودن و گزارش دهی اعضا، رهبری است و سانترالیسم به معنی تبعیت اقلیت از اکثریت، تبعیت از ارگانهای رهبری و تبعیت از ارگان های حزب و بویژه تبعیت تمام حزب از کمیته مرکزی است، که ناچاراً انضباط سازمانی را پیش می آورد.

ترسکی از جمله کسانی بود که انضباط را نفی دمکراسی، در تضاد با آموزش های مارکس و آنرا از ابداعات لنین می دانست. ترسکی در کنار اکسلرود (از رهبران منشویک) از اولین کسانی بود که

در مقابل انضباط حزبی به مخالفت پرداخت و لنین را در سال 1904 در مقاله ای موسوم به "وظایف سیاسی ما" متهم به استبداد فردی کرد و لقب "ماکسیمیلیان لنین" را باو خطاب نمود. در واقع ترتسکی با این کارش می خواست بگوید که لنین همان دومین ماکسیمیلیان روبسپیر است که به استبداد فردی گرایش دارد. در همین جزوه ترتسکی با صراحت می گوید، فقط زمانی باید بانضباط حزبی گردن نهاد که تصمیمات حزب با میل و تصورات شخص مغایر نباشد. و این همان اصل سازمانی منشویکی است. و جالب تر اینکه ترتسکی این جزوه را به پ - اکسلرود پیشکش میکند. این جمله ترتسکی است که هنگام تقدیم جزوه ضد لنینیستی اش به سردهسته منشویک ها نوشت:

" به استاد پر ارزش پل بوریزویچ اکسلرود "

ملاحظه می گردد که در این امر مهم حزبی هم، باز الهام بخش ترتسکی سران جریانات انحرافی است و نه لنین. بیچاره ترتسکیست ها که نمی دانند با این سوراخ و سنبه های لیدر محبوبشان چه باید بکنند. مزورانه سعی دارند با شگستن کاسه و کوزه ها بر سر استالین مادر مرده، به نفی لنینسم پرداخته و ترتسکیسم را ادامه دهنده راه مارکسیسم به جنبش قالب کنند. غافل از اینکه ترتسکیسم چون آبکش سوراخ سوراخ است و آنرا با هیچ چسبی حتما از نوع دوقولواش، نمی توان به مارکسیسم چسباند. ترتسکیست ها در این عرصه، هر چه بیشتر زور می زنند، خودشان را بیشتر افشا می کنند. و بجرئت میتوان گفت؛ وقاحت و دروغگویی در این جریان در بین "سکت" های "چپ" مقام اول را حائز می باشد. هر چه بیشتر سعی می کنند ترتسکی را به لنین نزدیکتر گردانند، به همان اندازه ماهیت خود را بیشتر عیان تر می سازند.

در اهمیت انضباط حزبی باید در نظر آوریم وقتی در سال 1850 گروهی از اعضای کمیته مرکزی (جامعه کمونیست ها) که ویلیخ و شاپر در رأس آن قرار داشتند بعلت عدم درک موقعیت که انقلاب با شکست مواجه شده و باید تاکتیک جدیدی اتخاذ می گردید، از مشی کمیته مرکزی تبعیت نکردند، براه ماجراجویی افتادند و می خاستند بهر قیمت و لو به بهای جنگ در اروپا آتش انقلاب را برافروزند، مارکس و انگلس پلاتفرم **فراکسیون** را مورد انتقاد قرار دادند و برای آنکه آنها بنام جامعه سخن نگویند همه اعضاء گروه را از "**اتحادیه**" **اخراج** کردند.

وقتی لاسال بنام حزب و بدون کسب موافقت مارکس و انگلس نشریه اشتباه آمیزی راجع به جنگ در ایتالیا منتشر ساخت مارکس او را سرزنش کرد که به تنهایی بنام حزب سخن می گوید و نوشت:

" ما اکنون باید با قاطعیت از انضباط حزبی پشتیبانی کنیم و گرنه همه چیز بر باد خواهد رفت "

وقتی باکونین پس از ورود به انترناسیونال **فراکسیون** خود را احیا کرد و به فعالیت تخریبی پرداخت تا برنامه و سیاست خرده بورژوائی خود را بجای برنامه و سیلست پرولتاریا بنشاند. و در حقیقت علیه سانترالیسم و انضباط سازمانی برخاست، کنگره انترناسیونال در لاهه در سال 1872 تحت رهبری مارکس و انگلس پس از انتقاد از تئوری و فعالیت باکونینست ها، باکونین و یکی از همکاران نزدیک او را بعلت نقش سازمان برافکن از صفوف انترناسیونال اخراج کرد و بار دیگر **سانترالیسم و انضباط** را مورد تأیید قرار داد. جالب توجه است که باکونین با حربه دموکراسی مارکس و انگلس را به نقض اصول دموکراتیک متهم می ساخت. ترتسکی و دارو دسته اش هم با همین حربه علیه لنین تاختند. امروز نیز مانند دیروز حربه دموکراسی، حربه ای عوامفریبانه بخصوص برای روشنفکران خرده بورژوا، سلاحی است که با آن بمبارزه علیه حزب طبقه کارگر برخاسته اند.

فعالیت مارکس و انگلس و رهبری آنها در "**اتحادیه کمونیستها**"، انترناسیونال و احزاب طبقه کارگر بخوبی نشان می دهد که اصل سانترالیسم دموکراتیک و انضباط حزبی، میراث مارکس و انگلس است و نه ابداع لنین. همانطوریکه طراح "**انقلاب سوسیالیستی در یک کشور**" لنین بود و نه استالین. ترتسکی و یارانش علاوه بر اینکه اساس حزب طبقه کارگر را ببازی گرفتند و اصول پایه ای آنرا بر هم زدند، علیرغم تذکرات مکرر و اظهار ندامتشان، دست از فراکسیون بازی برنداشتند و بدنبال ایجاد تشکیلات مخفی با ضد انقلابین گارد سفید به همکاری موثر پرداختند.

این در حالی بود که در کنگره دهم "**در باره یکپارچگی**" حزب و ممنوعیت هر گونه فراکسیونی (فراکسیون ترتسکیستها)، قطعنامه ای از طرف لنین ارائه و بتصویب رسید. بخشی از آن:

" سخن بر سر حزبی است بهم پیوسته ، حزبی که در درون هیچ اپوزیسیونی را مجاز نمی دارد - این است جمع بندی سیاسی ما از وضعیت موجود .. " و در عبارتی دیگر :

" رفقا از این پس ما دیگر بهیچ اپوزیسیونی احتیاج نداریم . و بنظر من کنگره حزب نیز ناگزیر بهمین جمع بندی خواهد رسید ، ناگزیر قبول خواهد کرد که کار اپوزیسیون دیگر تمام شده ، به آخر رسیده و اینکه ما دیگر از اپوزیسیون خسته شده ایم ! " . و یا اینکه :

" کنگره حزب بدون استثنا تمام گروههایی که بر مبنای این یا آن پلاتفرم تاسیس شده اند دستور اکید می دهد تا فوراً خود را منحل نمایند " و اینکه " عدم اجرای این تصمیم کنگره حزب اخراج فوری و بدون قید و شرط از حزب را بدنبال خواهد داشت " . و در جای دیگر :

" کسی که انضباط آهنین پرولتاریا را - بویژه در دوره ی دیکتاتوری وی - ولو اندکی تضعیف کند عملاً به بورژوازی بر ضد پرولتاریا کمک کرده است . "

ملاحظه می گردد که لنین در دورانی انحلال هرگونه دسته بندی ، فراکسیون و اخراج آنان را از حزب صادر میکند که خبری از کشف چاپخانه مخفی و همکاری ترتسکیستها با کثیف ترین دشمنان ضد دولت پرولتری نبود . و بدیهی است که اگر این اعمال خائنانه ترتسکیست ها در زمان حیات مارکس ، انگلس و لنین بود ، مطمئناً ریشه آن در هم کوبیده می شد و آن همه مصائب و مشکلات بعدی که به بهای گزافی تمام شد ، دیگر وجود نمیداشت .

لذا این تند خوئی استالین نبود که چون پتکی بر سر ترتسکیستها فرود آمد ، بلکه احکام و قوانین ضروری حزب مارکس و انگلس بود که توسط لنین چون آواری بر سر ترتسکی و یارانش که به هیچ اصول پایه ای و اساسی حزب طبقه کارگر اعتقادی نداشتند ، فرود آمد . این مطلب را هم باید اضافه کرد عملکرد ترتسکیست ها در تشکیل فراکسیون و نقص کامل انضباط حزبی ، اصلاً با عملکرد باکونین - لاسال و شاپر قابل قیاس نمی باشد . چرا که ترتسکیستها کارشان را فقط به ایجاد فراکسیون و نقص موازین حزبی ختم نکردند . آنان باکینه حیوانی که علیه انقلاب سوسیالیستی و پیروزی آن در شوروی داشتند ، برای باصطلاح اثبات نظرت خویش (این حضرات اعتقاد داشتند که انقلاب سوسیالیستی در یک کشور حتماً شکست خواهد خورد و حکم آنرا از قبل صادر کرده بودند) ، به هرگونه اعمال پست فطرتانه و خرابکارانه دست زدند . این خائنین به پرولتاریا و خادمین به بورژوازی ، در همکاری با بدترین دشمنان حکومت شورایی چون کارد سفید و کولاکها بمنظور خرابکاری در امر تولید و توزیع سوسیالیستی ، میلیونها دام کشاورزی را به نابودی کشاندند - صدها سیلوی محصولات کشاورزی را آتش زدند و صدها نفر از کاردها و از جمله رهبران حزب را ترور کردند . و همچنین در جهت براندازی حکومت شوروی از همکاری با جاسوسان امپریالیستها و فاشیست های آلمانی دریغ نوزیدند .

شوراهای کارگری چگونه نهادهایی می باشند ؟

طبقه کارگر بدون شک دارای سازمانهای متعددی است که بدون آنها نمی تواند با سرمایه داری مبارزه موفقیت آمیزی داشته باشد .

مهمترین این سازمانها ؛ حزب طبقه کارگر است که توضیح آن داده شد . اما حزب تنها سازمان طبقه کارگر نیست . طبقه کارگر دارای سازمان های دیگری از قبیل : اتحادیه های کارگری - صندوق های تعاونی - سازمان زنان - سازمان جوانان - سازمانهای فرهنگی و آموزشی و .. و در آخر شوراهای کارگری می باشد ، که طبقه کارگر قادر می گردد از طریق این سازمانها بمثابه تسمه های ارتباطی ، رهبری خویش را بر میلیونها توده های رنج و کار در جامعه تامین کند .

باید توجه داشت که شورا ها در هر لحظه و زمانی تشکیل نمی گردد . شوراها در دوران اوج انقلابات ، در دوران خیز انقلاب ، در هنگامی که یک اعتصاب سیاسی عمومی سراسری جامعه را فرا گرفته باشد ، بوجود می آید .

شورا ها زمانی تشکیل می شوند که توده ها به لزوم در هم شکستن دستگاه بورژوازی رسیده باشند . هدف از تشکیل شورا ها ؛ بوجود آوردن نهاد های انقلابی برای کسب قدرت سیاسی است . شورا ها با این هدف تشکیل می شوند که اداره امور کشور ، توسط توده های رنج و کار را بعهده گیرند .

بنابراین شورا ها شگلی از حکومت مردم بر مردم هستند - شورا ها ارگان حاکمیت خلق - یعنی ارگان حاکمیت کارگران و زحمتکشان می باشند .

لذا سخن از شورا های انقلابی بمثابه نمایندگان واقعی زحمتکشان ، شورا هایی است که سرنگونی رژیم سرمایه دارانه را هدف خویش می داند . و می خواهند بعد از سرنگونی رژیم سرمایه ، بر ویرانه های آن ، دولت نوین زحمتکشان را جهت حاکم کردن آنان بر سرنوشت خویش برقرار سازند . می خواهند تولید کنندگان اصلی جامعه ، خود حاکم بر سرنوشت تولید و توزیع آن باشند و نه مفتخوران . قوانین و ضوابطه شوراها امری نیست که از قبل در مجلس اعیان و اشراف و یا " نخبگان و یا خبرگان " مورد بحث قرار گرفته و سپس به کارگران دیکته شود . بلکه شورا های واقعی خود در تضاد با قوانین سرمایه داری هستند . به بیان دیگر شورا های کارگری ، سازمان های انتخابی کارگرانند . شورا های کارگری آن شورا هایی هستند ، که کارگران بهترین و آگاهترین عناصر پیشرو خود را برای نمایندگی در این شورا ها انتخاب می کنند .

اصولاً کارگران پیشرو کسانی هستند که به لزوم سرنگونی سیستم سرمایه داری رسیده اند و تنها راه رهایی از مزدوری سرمایه داری را ، در هم شگستن ماشین دولتی بورژوازی و جایگزین کردن آن با حکومت شورایی سوسیالیستی می دانند .

کارگران پیشرو آگاهند که عامل اصلی بهره کشی - فقر و سیه روزی - جنگ و خونریزی و هزاران فضاخت اخلاقی ، مالکیت خصوصی اقلیت سرمایه دار بر وسایل تولید می باشد . آن ها آگاهند تنها و تنها با تبدیل مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی ، امکان پیوند بین کار و ابزار های تولید بوجود می آید . از آنجائیکه کارگران خود صاحب این وسایل تولید هستند ، لذا تولید را در جهت نیاز انسانها برنامه ریزی می کنند نه بر اساس سود . چرا که تولیدات متعلق به انسانهایی است که در تولید شرکت دارند و برای تولیدات محصولات مورد نیاز جامعه طبق برنامه کار میکنند . کسی که کار نمی کند ، نمی خورد .

بنابراین هنگامی که از شورا های کارگری و بطور کلی از شورا های انقلابی صحبت می کنیم منظور چنین شورا هایی است که نماینده واقعی میلیونها توده های رنج و کار هستند . و آنرا نباید با شورا هایی که سرمایه داران جهت فریب توده ها (چون شورا های مدرسه - شورا های روستا - شورا های شهر و ..) برپا می دارند ، و مانند سندیکاهای زرد کارگری که مبارزه سیاسی را نفی می کنند ، اشتباه کرد . این گونه شورا ها مجریان اوامر اقلیت استثمارگران هستند و نه نماینده زحمتکشان .

نکاتی پیرامون رابطه حزب و شورا ها :

پیرامون رابطه حزب با شورا ها کفایت تعمقی بر ماهیت شورا ها و حزب طبقه کارگر داشته باشیم ، تا رابطه ارگانیک و دیالکتیکی این دو پدیده بارزتر مشخص گردد .

از آنجائیکه حزب طبقه کارگر از آگاهترین افراد پرولتری تشکیل می شود . از آنجائیکه کارگران برای شورا های کارگری پیشروترین عناصر خود را انتخاب می کنند . بنابراین طبق منطق علمی ؛ شورا هایی که نمایندگان آن از کارگران پیشرو و معمولاً کارگران پیشرو از اعضای حزب طبقه کارگر هستند (در صورت عدم وجود حزب ، از عناصر پیشروی سازمانهای طبقه کارگر میباشند) ، بخودی خود ارتباط ارگانیک حزب طبقه کارگر با شورا های کارگری بوضوح مشخص می گردد .

پر واضح است شورا هایی که تحت رهبری حزب طبقه خویش اداره امور کشور را توسط توده های رنج و کار عهده دار می گردد ، هرگز نمی تواند بدون ارگان رهبری قادر بادامه حیات باشد . در واقع شورا و حزب لازم و ملزوم یکدیگرند و دو جز از اعضای یک پیکرند .

رابطه طبقه با ستاد فرماندهی امری حتمی و صد در صد است و امکان ندارد شورا ها و یا هر نهاد رهبری بدون یک ستاد فرماندهی ، ستاد رهبریکه برنامه کارها را تنظیم کند ، بتواند یک روز بطور جدی به حیات خویش ادامه دهد .

لذا پیاده شدن دمکراسی (اداره امور کشور توسط توده ها) در جامعه بدون یک مدیریت منظم و با برنامه ، امکان پذیر نیست . و اصولاً هیچ عملی بدون یک برنامه با اهداف مشخص امکان اجرای موفقیت آمیز آن متصور نمی باشد . حال اگر مدیریت این دمکراسی توسط حزب طبقه کارگر نباشد ،

بدون شک در دست های بورژوازی قرار خواهد گرفت و از آن دمکراسی بورژوازی بیرون خواهد آمد. یعنی دمکراسی برای اقلیت (ماچاله شده - فشرده شده - کاذب و ریاکارانه) ، که این دمکراسی بر پایه محروم کردن اکثریت مردم از حق و حقوق اجتماعی استوار است . بنابراین کسانی که خواهان دمکراسی پرولتری ، یعنی عالی ترین دمکراسی در جامعه می باشند . هرگز حتی برای یک لحظه هم نباید شورا های کارگری را بدون پیوند ارگانیکی با حزب طبقه کارگر تصور کنند .

مارکسیسم - لنینیسم هرگز این دو پدیده را از هم جدا نمی داند . انگلس چنین میگوید :
" حزب کارگری سوسیال دمکرات آلمان از آنجاکه حزب طبقه کارگر است ، لزوماً سیاست طبقاتی ، سیاست طبقه کارگر را اعمال می کند و چون هر حزب کارگری از این مبدأ برمی خیزد که ، حاکمیت را در دولت تصرف کند ، حزب کارگری سوسیال دمکرات آلمان نیز ، خواستار حاکمیت خود ، حاکمیت طبقه کارگر و بدین قسم ، حاکمیت طبقه است " (در باره مسکن)

ناگفته پیداست جریاناتی که سخن از شورا های بدون رهبری حزب طبقه کارگر می کنند ، آگاهانه و یا غیر آگاهانه هدفی جز رهبری بورژوازی بر شورا ها ندارند . لذا طرفداران این شعار حامیان سرمایه داران اند و نه کارگران .

شورا های کارگران برای رسیدن به قدرت سیاسی نیاز دارند که اقشار اجتماعی ذی نفع در انقلاب را با خود همراه داشته باشند . لذا با نمایندگان شورا های دهقانان و زحمتکشان یکی شده ، شورا های کارگران و زحمتکشان را تشکیل می دهند (امری ضروری برای بدست آوردن برتری ، در تناسب قوای طبقاتی) .

نتیجه :

کمونیست ها با الهام از اندیشه های آموزگاران پرولتاریا ، راه رهائی نیروی رنج و کار از یوغ سرمایه را تنها از طریق انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر می دانند . دولت این نظام سوسیالیستی حکومت شورایی سوسیالیستی یا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا می باشد . دولت دیکتاتوری انقلابی از این جهت ضروری است که : قادر گردد شرایطی را (در عرصه اقتصادی - سیاسی) در جامعه برقرار گرداند ، که طبقات و اختلافات طبقاتی مسیر محو شدن را طی کند .

در عرصه اقتصادی با خارج کردن وسایل تولید (کارخانجات ، بانکها ، معادن و ...) از چنگ سرمایه داران و با تبدیل مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی ، به شاخص سوسیالیسم در بخش اقتصاد تحقق می بخشد . و شرایطی را بوجود می آورد که منجر به محو طبقات گردد . در عرصه سیاسی با ترویج ایدئولوژی پرولتری (برقراری کلاسهای آموزشی در هر رشته از تولید) ، به گسترش آزادی های اجتماعی (آزادی قلم ، بیان ، احزاب ، اعتصابات ، تظاهرات و ..) با هدف خدمت به شکوفائی - رشد نیروهای مولده - توسعه و پیشرفت و امنیت جامعه ، مبادرت می ورزد . روشن است که این آزادی در جهت منافع زحمتکشان و بویژه کارگران قرار دارد . و آزادی که مدح نظر روشنفکران بورژوازی و خرده بورژوازی است و در نقطه مقابل منافع زحمتکشان قرار دارد ، دیگر نامش آزادی نیست ، بلکه ضد انقلاب و ارتجاع است و باید جلوی آن را گرفت .

لنین کبیر در وصف این آزادی چنین میگوید :

" هر کس انتقال به سوسیالیسم را بدون سرکوب بورژوازی تصور نماید ، سوسیالیست نیست ، ولی اگر سرکوب بورژوازی ، بعنوان یک طبقه ضروریست ، محروم ساختن وی ، از حق انتخاب و برابری ضروریست . ما خواهان آزادی ، برای بورژوازی نیستیم . برابری استثمارگران و استثمار شونده گان را نیز قبول نداریم . اگر دیروز از قانونی نمودن احزاب خرده بورژوازی سخن می گفتیم ، و امروز منشویک ها و اس ار ها را بازداشت می نمایم ، باید گفت که ما در این نوسانات سیستم کاملاً معینی را عملی می سازیم " (سخنرانی در کنگره 11)

معنای گفتار پر نغز لنین شفاف و گویاست. " آزادی " ای ، که باعث رشد طبقات و اختلافات طبقاتی شود، در تقابل با اصول اساسی مارکسیسم قرار می گیرد. اصولی که با انجام انقلاب سوسیالیستی محو طبقات را هدف خود قرار داده است .

بنابراین :

- طرح شورا هایی که بدنبال کسب قدرت سیاسی نباشند ، از طرف کائوتسکی .
- طرح شوراهای کارگری جدا از رهبری حزب ، از طرف جریاناتی در لباس " چپ کارگری " .
- طرح دیکتاتوری کمیته مرکزی و سپس دیکتاتوری دبیر اول حزب (لنین - استالین) بجای دیکتاتوری پرولتاریا ، از طرف کائوتسکیستها ، ترسکیستها و آنارکوسندیکارها .
- از رهبری حزب ، دیکتاتوری حزب را استنباط کردن و آنرا علیه کارگران ، علیه رشد مبارزات سیاسی خواندند . همه و همه بهانه هایی پوچ و واهی و بدور از واقعیات طبقاتی است . ناشی از عدم اعتقاد طراحان آن ، به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور واحد می باشد .
- بخاطر خوداری از اطاله کلام ، دیگر از نقش خرابکارانه ترسکیست ها در شورا ها سخن نمی گویم . فقط کافی است بدانیم که اساس دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در شوروی بر پایه **اتحاد** توده های زحمتکش دهقانان با کارگران استوار بود . و از آنجائیکه ترسکی تضاد بین دهقانان با کارگران را ، آشتی ناپذیرمی دانست (حل آنرا موکول به انقلاب جهانی میکرد) ، همکاری پرولتاریا با بورژوازی را موعظه می کرد . وی اعتقاد داشت برای انجام انقلاب سوسیالیستی باید از شر دهقانان خلاص شد . و این خلاصی را در خرد شدن دهقانان زیر چرخ سرمایه در پرتوی رشد نیرو های مولده میدید . بدیهی است نتیجه رشد سرمایه و تجزیه دهقانان با بینش ترسکی ، چیزی جز سرازیر شدن خیل عظیم دهقانان به شهر ها و تشکیل نیروی **ذخیره کار** بیشتر برای سرمایه داران ، بمنظور بهره کشی بیشتر از کارگران نبود .
- در حالی که لنین با دفاع از منافع زحمتکشان ، راه حل عملی رشد نیروهای مولده در تولید سوسیالیستی را ، در اتحاد دهقانان با پرولتاریا می دید . بین این دو راه ، تفاوت از زمین تا آسمان است .

بهمن ادیب دسامبر 2004

ادامه دارد